



## آغاز بحث؛ درباره‌ی دو مفهوم

برای آغاز بحث ضروری است دو مفهوم را که در این نوشتار به تناوب از آن بهره برده‌ام تبیین کنم. این دو مفهوم یکی توپوس (Topos) است که اصلاً یونانی است و دیگری تکینگی (Singularity) که ریشه در زبان فنی ریاضی و نجوم دارد و برخی اندیشمندان در فلسفه نیز از آن بهره برده‌اند.

توپوس جایگاه یا مقامی است که در آن مناسبات دیالکتیکی رخ می‌دهد. من این مفهوم را از ارسطو وام گرفته‌ام آنجا که در رساله‌ی توپیکا از مجموعه‌ی ارغنون، توپوس را مقام بحث عنوان کرده بود ولی آن را از مفهومی منطقی به ابزاری تحلیلی برای تعیین حدود و صغور فضایی تبدیل می‌کنم که در آن کنش (در شکلی دیالکتیکی) رخ می‌دهد. در این معنا جامعه بزرگترین توپوس یا توپوس کلان است یعنی بزرگترین مکانی است که در آن انسان‌ها در مقام، جایگاه یا موقعیت کنش کردن در برابر هم قرار می‌گیرند.<sup>۱</sup> در این مقاله برای من، دانشگاه هم یک توپوس است یکی به آن دلیل که مانند جامعه، مکانی است که در آن انسان‌ها به واسطه‌ی قوانین، هنجارها و الگوهای مستقر به کنش با یکدیگر می‌پردازند و دیگر آنکه خود در موقعیت کنش با دیگر عرصه‌های مناسبات جمعی قرار می‌گیرد. اگر در نسبت با مفهوم توپوس، جامعه‌شناسی را دانش مطالعه‌ی امکان‌های کنش یا همان توپوس‌ها بدانیم، در این نوشتار به عنوان

<sup>۱</sup> من در فهمم از معنای توپوس و امکان به کارگیری آن برای تحلیل‌های جامعه‌شناختی مدیون محمدرضا نیکفر هستم. او یکی در درسگفتارهای اندیشه‌ی انتقادی‌اش و دیگری در مقاله‌ی مارکس و آزادی درباره‌ی این مفهوم و استفاده‌ی جامعه‌شناختی از آن برای تحلیل مناسبات عینی بحث‌های ارزشمندی کرده است.

یک جامعه‌شناس به توپولوژی دانشگاه یعنی به مطالعه‌ی امکان‌های کنش‌گری در دانشگاه در مقایسه با دیگر امکان‌های کنش‌گری در جامعه به مثابه یک توپوس کلان پرداخته‌ام.<sup>۲</sup> برای من دانشگاه ایرانی مکانی است که امکان‌هایی به غایت متفاوت از دیگر عرصه‌های مناسبات جمعی برای کنش ایجاد می‌کند. به بیان دیگر دانشگاه ایرانی برای من یک توپوس تکین است. تکینگی<sup>۳</sup> منحصر به فرد بودن است که انرژی می‌آفریند. تکینگی در نجوم در وصف انرژی بسیار سیاه‌چاله‌ها به کار می‌رود. من هم تکینگی را برای توصیف انرژی بسیاری به کار برده‌ام که دانشگاه ایرانی در دوره‌های تاریخی مختلف از خود بروز داده است.<sup>۴</sup>

## آیا دانشگاه مدرن غربی در زمان تاسیس یک توپوس تکین بود؟

دانشگاه ایرانی یعنی همان که در سال ۱۳۱۳، و بر اساس ماده واحده‌ای که مجلس شورای ملی به تصویب رساند تاسیس شد گونه‌ای از دانشگاه مدرن غربی است. یعنی مجموعه‌ای است از مناسبات بروکراتیک که هدفش تولید دانش است. در غرب دانشگاه‌های پیشامدرن بروکراتیک نبودند. دانش در جریان نظامی از مناسبات اجتماعی و نه جامعه‌ی و بیشتر در ارتباط با نهادهای مذهبی به وجود می‌آمد. دانش تولید نمی‌شد خلق می‌شد. ولی دانشگاه مدرن از طریق مناسبات بروکراتیکی که بر فرآیندهای خلق دانش چیره ساخت، تولید دانش را به امری مدیریت‌شده و تولیدی تبدیل کرد. ولی چه چیز ضرورت تولید دانش به مثابه امری مدیریت‌شده و تولیدی را در به وجود آورد؟

در غرب، پیش از تاسیس دانشگاه مدرن، توپوس تکینی به وجود آمده بود که انرژی لازم را برای تحول، توسعه، تغییر و انقلاب فراهم می‌کرد: بازار مدرن. دانشگاه مدرن پیامد ایجاد چنین توپوس تکینی بود. مناسبات بازار مدرن، مناسباتی بود که پیش از خودش در هیچ یک از عرصه‌های مناسبات جمعی وجود نداشت. بورژوازی پدید آورنده‌ی این توپوس تکین بود. مناسباتی که در آن پول به چیزی جز پول، یعنی به سرمایه تبدیل می‌شد. سرمایه، پول همواره در حال افزایش همیشه در گردش است.<sup>۴</sup> مناسبات بازار مدرن، مناسباتی بود که به بورژوا اجازه می‌داد پول را در جریان گردش بی‌منتها به سرمایه تبدیل کند. برای بورژوازی، باید تمام مناسبات جمعی در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی به کمک حفظ این جریان گردش می‌آمد. حفظ سیالیت پول برای حفظ قابلیت دائمی تبدیلیش به سرمایه غایت بورژوازی تلقی می‌شد. منطق مناسبات جمعی در بازار مدرن که غایتش همان سیالیت است با منطق تمام مناسبات جمعی در عرصه‌های دیگر تفاوت داشت. مثلاً دولت، در عصری که بورژوازی تنها مناسبات بازار را تعیین می‌کرد این سیالیت را نمی‌پذیرفت. دولت‌ها در آن عصر، مجموعه‌ای از مناسبات جمعی بودند که منطقتشان ثبات و استقرار بود. در آن عصر بازار مدرن، تنها توپوسی بود که مناسباتش بر سیالیت و نه ثبات مبتنی بود. بازار مدرن، امکانی برای کنش می‌آفرید که با هر چارچوب دیگری برای برقراری تعامل میان انسان‌ها تفاوت داشت. سیالیت ایجاد می‌کرد که «همه»، فارغ از رنگ، نژاد، مذهب، پیشینه‌ی خانوادگی، قومیت و... با هم در رابطه‌ی متقابل قرار گیرند. انرژی حاصل از تکینگی این مناسبات به غایت متفاوت، بورژوازی یعنی انسان کنش‌گر درون این مناسبات را به پرانرژی‌ترین

<sup>۲</sup>. به نظر من اصولاً جامعه‌شناسی آغاز خود را مدیون کسی چون مارکس است که توانست موضوع مطالعه‌اش را به مثابه توپوس در نظر گیرد. برای مارکس (که بی‌تردید هم به لحاظ مفهومی و هم به لحاظ روش‌شناختی موسس جامعه‌شناسی است) کارخانه یک توپوس است. یعنی موقعیتی است که در آن مناسباتی خاص، امکان منحصر به فردی از کنش پدید می‌آورند. پس از او ماکس وبر هم آنجا که از پروتستانتیسم یاد می‌کرد نه ایده‌های یک مذهب خاص بلکه امکان منحصر به فردی از کنش یا توپوسی را مطالعه می‌نمود که پروتستانتیسم ممکن کرده بود.

<sup>۳</sup>. من در کتابی که اخیراً با عنوان «تولید و مصرف فرهنگی در دانشگاه ایرانی؛ درآمدی تاریخی - انتقادی» به نگارش درآورده‌ام و پژوهش‌کننده مطالعات فرهنگی و اجتماعی آن را به چاپ رسانده است، به تفصیل درباره‌ی مصادیق این انرژی بسیار که دانشگاه ایرانی در طول تاریخ تکاملش از خود بروز داده است سخن گفته‌ام.

<sup>۴</sup>. توضیح بی‌نظیری از چگونگی این تبدیل (تبدیل پول به سرمایه) در فصل چهارم از جلد نخست کتاب سرمایه نوشته‌ی کارل مارکس آمده است.

گونه‌ی انسانی برای تاریخ بشر تبدیل کرد.<sup>۵</sup> انرژی حاصل از تکنیکی توپوس بازار مدرن نهایتاً، انقلاب‌های بزرگ عصر جدید از انقلاب صنعتی در بریتانیا تا انقلاب کبیر در فرانسه را رقم زد. دانشگاه مدرن غربی دستگاهی بود که به کمک تعمیم منطق مناسبات تکین بازار مدرن آمد و آن مناسبات را به مناسبات حوزه‌ی تولید علم تبدیل کرد. به بیان دیگر دانشگاه مدرن غربی در غرب، توپوس تکین نبود بلکه امتداد مناسبات بازار مدرن بود. دانشگاه ارزش اضافی تولید شده در بازار را به ارزش‌های اضافی غیر اقتصادی تبدیل می‌کرد. دانشگاه مدرن غربی پول به سرمایه تبدیل شده در بازار را به منزلت برای کسانی تبدیل می‌کرد که از منزلت‌های سنتی بی‌بهره بودند و به منزلت‌های جدید در منطق مناسبات جدید نیاز داشتند. دانشگاه در غرب در زمانه‌ای که دیگر مناسبات بازار مدرن، مناسباتی تکین نیست و به منطق مناسبات همه‌ی عرصه‌های اجتماعی تبدیل شده هنوز هم چنین وظیفه‌ای بر دوش دارد. به همین دلیل است که دانشگاه مدرن غربی با بازار و صنعت در ارتباط است و بر اساس نیاز آنها اهداف و عملکردش را تنظیم می‌کند. خلاصه آنکه آن دانشگاهی که الگوی تاسیس دانشگاه ایرانی در میانه‌ی حکومت پهلوی اول قرار گرفت، پیامد انرژی حاصل از تکنیکی توپوس بازار مدرن بود و خود پدیده‌ی اجتماعی منحصر به فردی قلمداد نمی‌شد.

### دانشگاه ایرانی از ابتدای تاسیس یک توپوس تکین بود

دانشگاه ایرانی در زمانه‌ای تاسیس شد که ایده‌ی دولت مستقر تضادی انقلابی با ایده‌ی دولت‌های پیش از خودش داشت. دولت جدید، دولت خاندان‌های سنتی با منزلت‌های از پیش موجود نبود. دولتی بود که می‌خواست اقتدارش نه مبتنی بر وابستگی به ریشه‌های عمیق تاریخی بلکه مبتنی بر عملکردی بروکراتیک حاصل شود. ۹ سال پیش از تاسیس دانشگاه ایرانی در سال ۱۳۰۴، مجلس شورای ملی تمامی القاب و عناوین لشگری و کشوری را ملغی اعلام کرده بود. نظام سنتی تولید و توزیع منزلت به کلی فروپاشیده بود و دولت جدید جایگزینی برای آن نظامی که از میان برده بود نداشت. دانشگاه به مثابه ناجی عمل کرد. مناسبات بروکراتیک دانشگاه بهترین موقعیت را برای تولید و توزیع منزلت‌هایی که ساختنی است و نه از پیش داشتنی فراهم می‌کرد. نظام بروکراتیک تولید مدرک می‌توانست جای نظام سنتی - سلطنتی تولید القاب را بگیرد و منزلت برای کسانی که از آن بی‌بهره‌اند ایجاد کند. منزلتی که می‌توانست سوژه‌هایی جدید برای آپاراتوس<sup>۶</sup> بروکراتیک دولت پهلوی برسازد. دولت جدید مجموعه‌ای را وارد کرد، که شکلی منحصر به فرد از مناسبات درون اجتماع ایرانی به وجود آورد. مناسبات دانشگاه به مثابه دستگاهی بروکراتیک، همان مناسبات بازار مدرن بورژوا بود. بروکراسی دانشگاه، برای تولید ارزش‌های اضافی غیر اقتصادی به وجود آمده بود. در ایران آن زمان که بازار مدرنی وجود نداشت تا ارزش‌های اضافی اقتصادی‌اش را درون بروکراسی دانشگاه به ارزش‌های اضافی غیر اقتصادی تبدیل کند، مناسبات بروکراتیک دانشگاه کاملاً منحصر به فرد می‌نمود. و به همین خاطر دولت، منبع تغذیه‌ی دانشگاه شد. دولت جدید از آنجا که آرمانی سکولار و مدرن داشت قرابت بیشتری با این دستگاه جدید برقرار می‌ساخت. در دوره‌ی نخست تاسیس دانشگاه یعنی از ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ شمسی، دانشگاه مهمترین مکان بر ساخت سوژه برای دولت جدید محسوب می‌شد. بخش عمده‌ای از برنامه‌ها و سیاست‌های هویتی این دولت که مهمترین آن تولید و تقویت ایدئولوژی ملی‌گرایی بود درون دانشگاه پیگیری شد. بخش‌هایی چون گروه تاریخ، ادبیات فارسی و باستان‌شناسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مهمترین و استراتژیک‌ترین مکان‌ها برای تولید این ایدئولوژی بودند. کنش این بخش‌ها در دوره‌ی ابتدایی

<sup>۵</sup>. وصف این انرژی - انرژی تغییر - به نحو گویایی در مانیفست حزب کمونیست مارکس آمده است. آنجا که او ایجاد انقلاب مستمر در تولید و در انداختن آشوب بلاوقفه در تمامی رابطه‌های اجتماعی و عدم یقین و تلاطم پایان‌ناپذیر را ویژگی عصر بورژوازی بر شمرده است.

<sup>۶</sup>. از نظر لویی آلتوسر نهادهای آموزشی آپاراتوس‌هایی برای بر ساخت سوژه در نظام مناسبات بورژوازی هستند. آپاراتوس را به دستگاه هم ترجمه کرده‌اند.

تاسیس بسیار استراتژیک‌تر از کنش بخش‌هایی چون دانشکده فنی و طب بود. شاهد این مدعا آن است که روسای دانشگاه تهران در تمام سال‌های دوره‌ی نخست همه کسانی بودند که به حوزه‌های علوم انسانی تعلق داشتند. باید اعتراف کرد که یکی از موفق‌ترین دوره‌های حیات دانشگاه تهران نه در وجهی ارزش‌گذارانه بلکه در خوانشی کارکردگرایانه، دوره‌ی نخست است چرا که به نظر می‌رسد دولت جدید بهترین بهره را از تکنیکی مناسبات این پدیده‌ی اجتماعی برد و از این راه به تولید دو چیز که در ایران فقط به مدد دانشگاه ممکن بود پرداخت یکی منزلت‌های جدید و دیگری ایدئولوژی ناسیونالیستی‌ای که برای بقا و اقتدار به آن نیازمند بود. نه آن منزلت را می‌شد بیرون از دانشگاه مثلا در حوزه‌های دینی یا مدارس وابسته به بازار تولید کرد و نه آن ایدئولوژی را می‌شد به نحوی کارآ در جایی بیرون از دانشگاه به وجود آورد. خوانش‌هایی که دانشگاه در این عصر را دستگاهی برای تولید متخصص جهت گرداندن چرخ توسعه می‌داند از نقش‌آفرینی منحصر به فرد دانشگاه در این دو عرصه غافلند و تصور می‌کنند دانشگاه نقش استراتژیکش را در اجتماع ایرانی به این سبب بدست آورد که متخصص از جنس دکتر و مهندس به وجود آورد. شواهد بسیاری اعتبار چنین خوانشی را مخدوش می‌کنند. می‌توان تکنیکی دانشگاه در این دوره را تکنیکی کارکردی نامید. به بیان دیگر تنها در این دوره است که انرژی حاصل از منحصر به فرد بودگی دانشگاه در ایران در خدمت تغییر ساختار کنش در عرصه‌های دیگر اجتماعی قرار می‌گیرد.

### تکنیکی دانشگاه بحران‌آفرین می‌شود

از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۳ علی اکبر سیاسی رییس دانشگاه تهران بود. او از اعضای کمیته‌ای بود که کار خطیر راه‌اندازی و تاسیس دانشگاه زیر نظر وزارت معارف وقت را بر عهده داشت. تفاوت کلیدی علی اکبر سیاسی با دیگر موسسین و رؤسای دانشگاه در آن عصر آن بود که او از رجال و نخبگان محسوب نمی‌شد. سیاسی فردی عادی بود که مبتنی بر شایستگی‌های فردی و نه پیشینه‌ی خانوادگی به منزلت دست‌یافته بود. عملاً دانشگاه تهران در دوره‌ی نخست توسط کسانی اداره می‌شد که از نخبگان و رجل قجری به حساب می‌آمدند و علی‌رغم شایستگی‌های فردی پشوانه‌ی فرهنگی خانوادگی نیز داشتند. تا آن زمان هنوز برخی دیدگاه‌های سنتی در برنامه‌های تنظیم مناسبات دانشگاه به خصوص آنجا که صحبت از استخدام اساتید بود نفوذ داشت. در عصر علی اکبر سیاسی این بخش از دیدگاه‌های سنتی اعتبارش را از دست داد و دانشگاه در معنای کامل به دستگاهی بروکراتیک تبدیل شد که در آن «همه» این امکان را داشتند که اگر به شایستگی‌های اکتسابی لازم دست‌می‌یافتند به آن وارد شوند. دوره‌ی علی اکبر سیاسی دوره‌ی آغازین توده‌ای شدن آموزش عالی در ایران بود. توده‌ای و همگانی شدن آموزش عالی (یعنی بوجود آمدن «امکان» دسترسی به آموزش عالی برای همه) دانشگاه ایرانی را به توپوس تکنینه‌تری بدل کرد. هیچ یک از عرصه‌های اجتماعی در آن عصر، امکان دسترسی را برای همه برقرار نمی‌کرد. دانشگاه ایرانی در این عصر عرصه‌ی کنش کنش‌گرانی شد که شاید بیرون از دانشگاه هیچگاه بخت رابطه‌ی متقابل با یکدیگر را نمی‌یافتند. دانشگاه به «اجتماع غریبه‌ها» تبدیل شد و این ویژگی اصلی مناسبات جامعه‌ی (گزشافتی) در عصر جدید است. مهمترین ارزش‌های مناسبات جامعه‌ی مانند بازاندیشی، تغییر مدام و آرمان‌سازی انقلابی به ارزش‌های کسانی تبدیل شد که در مناسبات جامعه‌ی دانشگاه ایرانی مشارکت می‌یافتند. بیشترین مداخلات سیاسی دانشگاه از زمان تاسیس که در نتیجه‌ی تعارض ارزش‌های جامعه‌ی دانشگاه با دیگر عرصه‌های اجتماعی بود در همین دوران ریاست علی اکبر سیاسی به وجود آمد. پایان دوران ریاست سیاسی همزمان بود با فعالیت‌ها و مداخلات سیاسی بی‌مانندی که دانشگاه پس از کودتای ۲۸ مرداد از خود بروز داد. سیاسی در جریان اعتراض به مداخلات حکومت در مناسبات دانشگاه از سمتش برکنار شد. انرژی حاصل از تکنیکی دانشگاه پس از علی اکبر سیاسی این نهاد را به یکی از بازیگران اصلی مناسبات سیاسی در اجتماع ایرانی تبدیل کرد. دوره‌ی سوم حیات دانشگاه در ایران نیز دوره‌ی تکنینه‌تر شدن دانشگاه است. ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۳، دوره‌ای است که در آن دانشگاه‌های دیگری غیر از دانشگاه تهران تاسیس شدند. تکرر دانشگاه‌ها می‌توانست انرژی حاصل از تکنیکی دانشگاه تهران را تحت‌الشعاع قرار دهد ولی پیامد ناخواسته‌اش تعمیم منطق مناسبات تکنینه‌ی دانشگاه در

تهران به دیگر شهرهای ایران بود. در سال‌های دوره‌ی سوم حیات دانشگاه در ایران، شاهد نوعی انتقال نقش استراتژیک از گروه‌های تاریخ، باستان‌شناسی و ادبیات به دانشکده‌های فنی و طب هستیم. در این سال‌ها وظیفه کنش‌گری سیاسی که در نتیجه‌ی انباشت انرژی حاصل از تکنیکی دانشگاه رخ می‌داد از دانشجویان علوم انسانی به دانشجویان فنی منتقل شد. در این دوران دانشگاه به خصوص در بخش فنی و اقتصادی به مرکزی برای مبارزه با مناسباتی تبدیل شد که با مناسبات دانشگاه در تعارض بود. نتیجه‌ی منطقی این مبارزه، طرح انقلابی موسوم به انقلاب سفید بود که گروهی از متخصصان دانش‌آموخته‌ی دانشگاه آن را تنظیم کرده بودند. انقلاب سفید هدفش از میان بردن آن ساختارهای سنتی اقتصادی بود که از پیدایش بازار مدرن در ایران جلوگیری می‌کرد. پیدایش بازار مدرن می‌توانست دانشگاه را از موقعیت تکنیک‌اش بدر آورد. پس بیراه نیست اگر بخشی از دانشگاه را همراه با ایده‌ی انقلاب سفید تصور کنیم چرا که احتمالاً دانشگاه به این واقعیت پی برده بود که موانع اصلی بر سر راه استقرار مناسبات بازار مدرن، دانشگاه را تکنیک تر می‌کند و وجود یک بازار مدرن، از تزلزل دائم دانشگاه می‌کاهد.

انقلاب سفید و اصلاحات ارضی نقطه‌ی شروعی شد برای مرحله‌ی جدیدی از حیات تکنیکی دانشگاه ایرانی. پس از این رخداد، شرایط برای ایجاد مناسبات جامعه‌ی در عرصه‌های دیگر فراهم شد ولی دانشگاه باز هم نقشی محوری در هدایت آرمان‌های کنش‌گران جامعه‌ی ای که در دیگر عرصه‌ها بروز می‌کردند یافت. این نقش محوری، دولت را نسبت به دانشگاه بی‌اعتماد کرد. دیگر دولت از مناسبات تکنیکی دانشگاه حمایت نمی‌کرد و می‌خواست از طریق مداخله، کنترل مناسبات در دانشگاه را بدست گیرد. تلاش‌های دولت برای کنترل مناسبات دانشگاه، دانشگاه را در توپوس مبارزه‌ی سیاسی قرار داد. از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۷، انرژی حاصل از تکنیکی دانشگاه، انرژی‌ای بود که تماماً صرف مبارزه‌ی سیاسی شد. البته طرف مبارزه‌ی سیاسی دانشگاه فقط دولت که در این دوران دیگر نمی‌توانست نماینده‌ی مناسبات جامعه‌ی باشد نیست. تمام عرصه‌های اجتماعی بیرون از دانشگاه که منطق تکنیک و منحصر به فرد دانشگاه را نمی‌پذیرفتند، طرف مبارزه‌ی سیاسی دانشگاه به حساب می‌آمدند. در این دوران همه‌ی گروه‌هایی که هدفشان مبارزه با دولت بود به نحوی با فضای تکنیکی دانشگاه ارتباط برقرار کردند. گویی نمی‌شد بیرون از این عرصه‌ی پرنانژی به مبارزه‌ی سیاسی دست زد. دانشگاه اداره‌ی همه‌ی گرایش‌ها در مبارزه با دولت را از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷ بر عهده گرفت. بحران تکنیکی دانشگاه و جذب تمام نیروهای سیاسی درون آن در نهایت به وقوع انقلاب در سال ۱۳۵۷ انجامید.

### **توپوس تکنیک دانشگاه ایرانی پس از انقلاب اسلامی؛ انتقال نقش استراتژیک به دانشجویان هنر**

انقلاب قطعاً نتیجه‌ی تکنیکی بحرانی دانشگاه در ایران بود ولی از آنجا که بدنه‌ی مذهبی غیر بورژوا، منطق مناسبات در دوره‌ی پس از انقلاب در ایران را شکل دادند، تکنیکی دانشگاه پس از انقلاب از میان نرفت. انقلاب اسلامی بر ایدئولوژی احیای مناسبات غیربروکراتیک مبتنی بود و از این جهت منطقی با منطقی که دانشگاه ایرانی را سامان می‌داد به غایت تفاوت داشت. این تفاوت در بحرانی‌ترین مواجهه، به تعطیلی دانشگاه پس از انقلاب اسلامی انجامید. تعطیلی دانشگاه به قصد رهایی از منطق متفاوت مناسبات دانشگاه رخداد. ایده‌ی دانشگاه اسلامی نیز بیشتر به این جهت طرح شد تا دانشگاه دیگر آن توپوس جداافتاده و متفاوت نباشد. با بازگشایی دوباره دانشگاه‌ها که برحسب ضرورت استقرار دولتی بروکراتیک برای حل مشکلات به وجود آمده پس از انقلاب به وقوع پیوست داستان از سر گرفته شد.

دانشگاه ایرانی علی‌رغم تحولات رخ داده در تمام این سال‌ها هنوز هم توپوسی تکنیک است. البته به نظر من شکل بروز این تکنیکی با گذشته تفاوت دارد. مبارزه‌ی دانشگاه در سال‌های بیشتر از راه تولید کردارهای فرهنگی‌ای صورت می‌گیرد که با کردارهای فرهنگی مورد پذیرش در متن اجتماع ایرانی متفاوت است. از همین مجرا شاید بتوان کنشگران استراتژیک توپوس تکنیک دانشگاه ایرانی امروز را آن دسته دانست که به تولید الگوهای سبک زندگی مدرن دست می‌زنند. قطعاً دانشجویان هنر، پیشاهنگان این دسته‌اند. اگر در

دوره‌ی نخست دانشجویان ادبیات و علوم انسانی بودند با تولید ایدئولوژی ناسیونالیستی و در دوره‌های بعد دانشجویان فنی با تولید یک ایدئولوژی تلفیقی، تکینگی دانشگاه را بروز می‌دادند در عصر حاضر این دانشجویان هنرند که با تولید الگوهای متمایز سبک زندگی، تکینگی دانشگاه را به رخ می‌کشند. رخداد‌های سیاسی بسیاری در این سال‌ها به وقوع پیوسته‌اند که از نظر برخی نمونه‌های کنش‌گری دانشگاه در عرصه‌ی سیاسی پس از انقلاب اسلامی‌اند ولی در کمتر رخداد سیاسی‌ای در این سال‌ها دانشجویان هنر نقش‌آفرینی مستقیم داشته‌اند. قطعاً آنها کنش‌گران فعال عرصه‌ی سیاسی نیستند ولی به نظر من امروز نمایندگان اصلی تکینگی دانشگاه در ایران‌اند. مبارزه‌ی آنها مبارزه بر سر کردارهای به ظاهر غیر سیاسی است. کردارهای به ظاهر غیر سیاسی‌ای که واجد معنایی کاملاً سیاسی است. آنها از طریق انقلاب در سبک زندگی، یعنی در پوشش، در سلیقه، در گفتار و... زمینه را برای یک تحول عمیق آماده می‌کنند. دانشگاه ایرانی امروز در آرمان‌های سیاسی‌اش که همان دموکراسی و برابری خواهی است تکینه نیست بلکه در کردارهای فرهنگی‌ای که تولید می‌کند تکینه است. مبارزه‌ی اصلی دانشگاه، مبارزه بر سر تغییر ذات‌های فرهنگی است. هیچ دانشگاه‌رفته‌ای را نمی‌توان یافت که به انقلاب در ذات‌های فرهنگی‌اش پس از ورود به دانشگاه اعتراف نکند. دانشگاه ایرانی، ما را در کردارهای فرهنگی به چیزی تبدیل می‌کند که می‌خواهد و از این جهت ما را به مبارزه با خودمان وادار می‌کند. مبارزه‌ای که پیش از هر چیز هر کدام از ما را به توپوسی تکین بدل می‌سازد. توپوسی تکین که سرشار از انرژی تغییر است.